

قصه شیرین

زینب

سید عطاء اللہ مہاجرانی

انتشارات امید ایرانیان



تهران - ۱۳۹۴

سرشناسه: مهاجرانی، سید عطاءالله، ۱۳۳۳-
عنوان و نام پدیدآور: قصه شیرین / سید عطاءالله مهاجرانی

مشخصات نشر: تهران: امید ایرانیان، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری: ۴۷۵ص

فروست: داستان امروز؛ ۵.

شابک: 978-964-8978-20-9

وضعیت فهرست‌نویسی: فنیپای مختصر

۱۰۱ داشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است

یادداشت: چاپ قبلی: کارنامه، ۱۳۸۵

یادداشت: کتابنامه

شناسه افزوده: امید ایرانیان

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۷۷۰۱۳

۱۰۱ کتاب امروز-۵

انتشارات امید ایرانیان



قصه شیرین

نوشته دکتر سیدعطاءالله مهاجرانی

چاپ اول: ۱۳۹۴ - شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۹۷۸-۲۰-۹

ISBN: 978-964-8978-20-9

<http://omid-iranian.ir>

info@omid-iranian.ir

فهرست

۹	قصه شیرین و داستان گذار لحظه‌های عمر
۱۳	بخش اول: جادو سخن جهان نظامی
۳۹	بخش دوم: «به عشق است ایستاده آفرینش»
۵۷	بخش سوم: خسرو
۱۳۹	بخش چهارم: قصه گویی
۱۸۳	بخش پنجم: فرهاد
۲۴۵	بخش ششم: شکر اصفهانی
۲۶۳	بخش هفتم: شکوه شیرین
۴۶۵	پی‌نوشت‌ها
۴۷۲	منابع و مآخذ

قصه شیرین و داستان گذار لحظه‌های عمر

یام: قصه شیرین را در روزگاری دیگر و شرایطی متفاوت نوشتم. گمان نمی‌کردم که بشود که بیش از یک دهه به درازا بینجامد. انجамید و دیدم چه زود دیر شده است:

که بشتاب ای نظامی زود دیر است
فلک بدعهد و عالم زود سیر است
محمد زهرایی دوست سقیف، مدیر کاردان نشر کارنامه، با همان سختگیری و میناگری‌های ویژه‌اش می‌خواست کتاب چنان‌که بایست، پذیرفتنی از حیث صورت و معنا، ارائه شود... او در گذشت. آخرین بار در ساحل دریایی در چشمان یک‌دگر چندی نگریستیم و گریستیم و گریستیم...

ساقی چو از این دیر کهن در گذریم
با هفت هزار سالگان سر به سریم
محمد زهرایی نخستین شکوفه نشر کتاب را در دهنم رد در درخشید و جست و رفت. روانش شادمانه و راه و روش‌اش پایدار و پیوسته در نشر کارنامه که اجازه نشر کتاب را به انتشارات امید ایرانیان واگذار کرد، سپاس تمام دارم.

اکنون که به گذار عمر، می‌اندیشم و سال‌های سپری شده را مرور می‌کنم، به یاد درختانی می‌افتم که وقتی بُرشی بر تنه آنها زده می‌شود؛ شاهد حلقه‌هایی هستیم با مرکز مشترک و خطوطی محو و مبهم. می‌گفتند آن حلقه‌ها هر کدام نشانه گذار سالی - یا سالیانی - از عمر درختند.

آیا درخت آن سال‌های سپری شده را به یاد می‌آورد؟

دوم: هنگام نوشتن قصه شیرین انگار با جادو سخن جهان نظامی زندگی می‌کردم. به خلوت دلپذیر او راه یافته بودم و از زبان او منظومه خسرو و شیرین را می‌خواندم. این سخن درخشنده از عین القضاات همدانی است. در رسالة‌التصوف به رستی درباره شیوه قرائت قرآن مجید نوشته است:

بر تمام قرائت قرآن با وجد و طرب و فکر لطیف، قرآن را چنان باید خواند که گویی بر تو نازل شده است.

این اندرز را سوز درباره خواندن شاهنامه فردوسی و رباعیات خیام و مثنوی مولوی و سادات حسام و البته منظومه‌های نظامی گنجوی نیز کاراست. آنان این اشعار را از ژرفای جان و اندیشه و هنر خویش سروده‌اند. به تعبیر مولوی خون جوشانم رنگ شعر زده‌اند!

خون همی جوشد من‌اش از شعر رنگ می‌دهم
جامه خون نوده بینی، خرقه خون‌پالایه‌ای

گر شوم موسی، بیاموزم یهودی را تمام

ور شوم عیسی بگرم ملت ترسایه‌ای

بدون شک، سخن مشهور تی. اس. الیوت که معبر را تبدیل خون به

مرکب خوانده است، بهره تمام و جلوه‌ای ناب از سخن مولانا - لال‌الدین را به همراه دارد.

نظامی در صورت‌گیری با واژه‌ها، در جای دیگری نشسته است. قله‌ای که

پس از او کسی همانند او بدان ستیغ راه نیافته است. گاه سرگردان می‌مانیم که با

واژه‌ها رویارو هستیم یا با نمایش‌خانه‌ای از تابلوها... واژه‌ها رنگ گرفته‌اند و

نقش پذیرفته‌اند و یا نقش‌ها از دل واژه‌ها سرریز کرده‌اند.

دوستی با ایمان، منتها تنگ حوصله و درشت‌گوی شبی به در خانه نظامی

رفت و خلوت شبانه او را برآشفست: به نظامی نهیب زد که تو که می‌توانی چرا

درباره توحید سخن نمی‌گویی و عمر را صرف منظومه‌های دیگر می‌کنی!
 در توحید زن کاوازه داری چرا رسم مغان را زنده داری؟
 نظامی در برابر آن شورش کردن آن تلخ گفتار! به جای پاسخ به پرسش
 او، فرازی از داستان شیرین را برایش می‌خواند:

ز شیرین کاری شیرین دل‌بند فرو خواندم به گوشش نکته‌ای چند
 جادوی نظامی آن دوست شورش را رام می‌کند:

چو سنگ دید آن نقش ارزنگ فرو ماند از سخن چون نقش بر سنگ
 عشق و منظومه عاشقانه شیرین، جادویی بود و آبی بر آتش آن شوریده.
 آن که گفت ای مباره با تاریکی شعله شمعی بی‌فروزی، حتماً می‌دانسته است
 که هیچ شعله‌ای معجز، عمقی پاک و پیراسته، روشن‌گر و تکان‌دهنده نیست.
 سوم: نظامی، خسرو و شیرین را در دهه شصت عمر خویش سروده
 است. دهه‌ای که هنر و حکمت و لطافت روح در او به اوج رسیده بود.
 می‌خواست ناهمواری و تاریکی دلم را با لطافت و روشنایی
 اکسیر عشق و جادوی مهر آشنا کند. عشق برای او از جنس زندگی بود. جهان
 بی‌عشق و انسان بی‌عشق؟
 کسی کز عشق خالی شد فسرده ست

گرش صد جان بود بی‌عشق مُرده‌ست
 بی‌تردید حافظ همین مضمون را در صورتی نو بارافراجه کرد است:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق
 برو نمرده به فتوای من نماز نکند

چهارم: منظومه خسرو و شیرین، جویباری از عشق است که از چشمه
 حکمت جوشیده است. حکمت گمشده نظامی ست. گمشده هر انسانی ست.
 نقطه‌ای یا ستیغی که انسان در آنجا یا بر آنجا قرار و طمأنینه پیدا می‌کند. از افق
 عشق حکمت بنیاد به هستی و خویشتن خویش نظر می‌کند. شیرین چنین بوده

است. از این رو نظامی در دیباچه منظومه از خداوند تمنای حکمت می‌کند.

شناسا کن به حکمت‌های خویشم برافکن بُرقع غفلت ز پیشم
پنجم: توحید و باور به معاد مثل فروغ درخشان دو چراغ در منظومه می‌تابد؛ یا همانند دو رشته نور، پاره‌ها یا بخش‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. اگر می‌بینیم یکباره در میانه داستان از معاد سخن می‌گوید؛ این توجه از روی اتقان نبوده و نیست. اقتضای میناگری اندیشیده داستان چنان حکم کرده است. در بخش ۹۶ گفت: «رباره سر آغاز و سرانجام سفر زندگانی است. نظامی عنوان این بخش را، سبب و معلول انتخاب کرده است:

دگر ره گفت ما اینچرا چرائیم کجا خواهیم رفتن وز کجائیم
جوابش داد و گفت از پرده این راز نگرdd کشف هم با پرده می‌ساز
که ره دورست ازین منزل که بیم ندیده راه منزل چون نمائیم
چو زین ره بستگان یابی رهائیم بدانی خود که چونی وز کجائی
گویی نه نظامی بلکه خیام است که سخن می‌گوید و یا پیر خردمند، حکیم فردوسی است که در فراز و فرود گذر راه نفس‌گیر و تاب‌سوز داستان، وارد صحنه می‌شود و سخن می‌گوید. بی‌حاشیاست که در تاریخ ادبیات و زبان ما آن سه بزرگ هر سه عنوان حکیم گرفته‌اند.

ششم: قصه شیرین انگار وارد دنیای زندگی حقیقی نظامی می‌شود. در بخش ۱۱۴ منظومه از فقدان همسرش سخن می‌گوید و در پایان او و شیرین اشکبار است، از خواننده می‌خواهد که او نیز همراه و همدم و هم‌گریه با نظامی شود و از این قصه عبرت بیاموزد:

تو کز عبرت بدین افسانه مانی چه پنداری مگر افسانه خوانی
در این افسانه شرط است اشک راندن گلابی تلخ بر شیرین فشاندن

آبان ماه ۱۳۹۴